

بالای، بالاد و بالان در شاهنامه

م.م. جیحونی

اسب» و «مرت بالای» یا «مرت بالاد» را به «اندازه بلندی یک انسان» معنی کرده‌اند.

در لغت‌نامه نیز «مرد بالا» به «به اندازه قد یک مرد» و «به بالای مردی» معنی شده و برای آن شواهدی هم ارائه گردیده است.

نیز در «فرهنگ زبان پهلوی» دکتر فره‌وشی ترکیب «خورشید بالای» یا «خورشید بالاد» به «خورشید بالا» و «به قدر بلندی خورشید» معنی شده، که نمی‌دانم درست باشد یا نه، ولی احتمال می‌دهم «نقطه ارتفاع سمت الرأس خورشید» یا به‌طور خلاصه «ارتفاع» (زنیط) برای این ترکیب معنایی مناسب باشد و احتمال دیگر این است که «خورشید بالاد» به «بالای» خورشید راجع شود که بحث سطور آتی خواهد بود. در کتاب لغت فرس اسدی طوسی^۲ «بالای» به «اسب جنیبت» معنی شده و بیتی هم از فردوسی شاهد آمده که مصححین محترم مرقوم فرموده‌اند که در شاهنامه نیست. بیت این است:

چ‌به بالای پای اندر آورد رود [ظ: زود]

به خشم و به کین نیزه را در ربود<

در لغت‌نامه برای «بالا» معانی چند آمده که تعدادی از آنها برگرفته از فرهنگهای پیشینیان و برخی دیگر اجتهاد مرحوم علامه دهخداست که با نوشته «یادداشت مؤلف» متمایز شده است. آنچه مورد بحث ماست معنی: «اسب جنیبت (برهان قاطع). اسب کوتل (هفت قلم). بالا. پالاده. اسب یدک (فرهنگ ضیاء). جنیبت باشد (فرهنگ اسدی). اسب یدکی (فرهنگ شعوری). بالا. بالای. بالاده. پالاد. بالاد. بالای» است. و شعر زیر از «فرالای» به نقل از اسدی شاهد آمده است:

من رهی پیر و سست پای شدم

نتوان راه کرد بی بالاد

و نیز دو معنی: «اسب پالانی بارکش (ناظم‌الاطباء) و اسب ناورد (شرفنامه منیری) برای آن ذکر شده است و در زیر عناوین «بالاده»، «بالاد» و «بالای» نیز قریب همین معانی آمده است.

شادروان بهرام فره‌وشی در «فرهنگ زبان پهلوی»^۱ «بالاد» یا «بالای» را به «بالا»، بلند، بلندی، ارتفاع» معنی کرده است که این معانی برای «بالا» و «بالای» و البته نه برای واژه «بالاد» در جای خود درست است، ولی معنی دیگری برای آن قایل نشده‌اند.

در زیر این واژه در ترکیب «اسب بالای» یا «اسب بالاد» را به «اسب بالا»، «به اندازه بلندی

۱- دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۸، صفحه ۸۶.

۲- به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبایی و علی‌اشرف صادقی خوارزمی، ۱۳۶۵، ص ۲۲۵.

آنچه از ابیات شاهنامه می‌توان برای «بالای» تصور کرد؛ چتر، سایه‌بان و جایگاهی است که بر سر بزرگان سایه می‌انداخته تا هم احیاناً از تابش آفتاب مصون باشند و هم نشانهٔ تشخیص بوده باشد، و سه نوع آن را می‌توان متصور شد: الف: نوعی کوچک که مردی آن را حمل می‌کرده و همان «مردبالای» است. نمونهٔ آن را در نقشهای شاهان در تخت جمشید و بیستون و جاهای دیگر می‌توان دید. ب: نوع دوم ظاهراً اندکی بزرگتر بوده است که آن را بر اسب می‌بسته‌اند. این نوع «اسب‌بالای» خوانده می‌شده و در برخی نقاشی‌ها آن را بر پشت پیل هم می‌بینیم. ج: نوع سوم بزرگتر و بیشتر مخصوص شاهان بوده است احتمالاً ثابت و با کف و ستون و سقف بوده که در «بارگاه» یا «پرده‌سرا» قرار می‌داده‌اند.

- به تبع اسدی طوسی، فرهنگ‌نویسان بعدی تا عصر ما همین معنی را برای «بالای» قایل شده‌اند. تا آنجا که بنده در شاهنامه دیده‌ام، در ابیات معدود زیر «بالای» به معنی اسب یدک می‌تواند باشد: (ط ۱۳/۲۷۶ ژول مل) (ج ۴ مسکو ۱۳۲/۲۶۶):
- ۱) که پردخته ماند کنون جای اوی
برگردند پرمایه بالای اوی
(ج ۶ مسکو ۳۲/حاشیه):
- ۲) به بالا برآمد به کردار شیر
چنان چون بود نامدار دلیر
(ج ۱۹/۱۵۵ مل) (ج ۶/۳۸۹/۱۵۴):
- ۳) ز خفتان وز خنجر هندوان
ز بالا و اسب و ز برگستوان
(ج ۹/۱۱۵/۱۷۹۵):
- ۴) هم آنگاه بهرام بالای خواست
یکی مغفر خسرو آرای خواست
در ابیات ۱، ۲، ۴ به این دلیل می‌توان «بالای» را اسب جنیبت دانست که مرکب اول سوارکاران کشته شده و «بالای» بارگی دوّم آنهاست و نه بیش از این. و در بیت ۳ هم به اعتبار همین وجه نوشته شده که در متن چاپ مسکو آمده می‌توان معنی اسب یدک را قایل شد؛ در نسخهٔ قاهره مصراع دوم چنین است: «ز اسب و ز بالای و برگستوان» که در این صورت می‌توان «بالای» را چیزی دانست که مثل برگستوان به اسب تعلق داشته باشد.
- ولی اسب یدک یا جنیبت در شاهنامه «اسب آسوده» خوانده شده و بنداری هم آن را به «فرس الآخر» (اسب دیگر) ترجمه کرده و دست کم در شش بیت زیر آمده است:
- (خالقی ۲/۳۴۷/حاشیه):
- ۱) یکی اسب آسوده را برنشست
رخ از خون دیده شده چون کبست
(خالقی ۲/۴۰۳/۳۱۴):
- ۲) سپهدار ترکان بشد زیردست
یکی اسب آسوده را برنشست
(مسکو ۴/۱۳۱/۲۵۸):
- ۳) کمر بند بگسست و هومان بجست
یکی اسب آسوده را برنشست
(مسکو ۵/۸۰/۱۲۲۹ نسخه بدل):
- ۴) بیفکند شمیر هندی ز دست
یکی اسب آسوده را برنشست
(مسکو ۶/۱۱۰/۶۸۵):
- ۵) به آسوده اسب اندر آورد پای
یلان را به هر سو همی ساخت جای
(مسکو ۵/۱۰۲/۲۸۵):
- ۶) یکی اسب آسوده‌ی تیزرو
جهنده یکی بود آگنده خو [جو؟]
آنچه روشن است «بالای» سبب تشخیص بوده و



یقیناً هر سه نوع، مرصع به جواهر بوده و نوعی از آن هم در شاهنامه «چتر» خوانده شده و آن را بر سر شاهان هندوستان و کشورهای دیگر می‌گرفته‌اند و دست کم ۱۷ بار در شاهنامه آمده و اعطای آن هم - از سوی شاه - مایه افتخار بوده است، که بیت زیر نمونه آن است:

هرکسی مجاز به داشتن آن نبوده است، و چیزی بوده در ردیف عماری و هودج و مهد:

> عماری و بالای و هودج بساخت

< یکی مهد تا ماه را در نشاخت

و نیز در ردیف تخت و زرینه کفش و تاج و

کاویانی درفش

> به بر تخت و بالا و زرینه کفش

< همان تاج با کاویانی درفش

و در اختیار گنجور و در گنج‌خانه بوده است:

> چو بندوی را دید بر پای خاست

< ز گنجور، پرمایه بالای خواست

مگر می‌توان اسب جنیبت را برای چنین چیزی

درست دانست؟ آنچه از ابیات شاهنامه می‌توان

برای «بالای» تصور کرد؛ چتر، سایه‌بان و جایگاهی

است که بر سر بزرگان سایه می‌انداخته تا هم احياناً

از تابش آفتاب مصون باشند و هم نشانه تشخیص

بوده باشد، و سه نوع آن را می‌توان متصور شد:

الف: نوعی کوچک که مردی آن را حمل

می‌کرده و همان «مردبالای» است که در فرهنگ‌ها

بدین معنی آن اشاره نشده. نمونه آن را در نقشهای

شاهان در تخت جمشید و بیستون و جاهای دیگر

می‌توان دید.

ب: نوع دوم ظاهراً اندکی بزرگتر بوده است که

آن را بر اسب می‌بسته‌اند و سپس زین را بر پشت

اسب و روی قسمت زیرین این سرپناه محکم

می‌کرده‌اند (تنگ می‌بسته‌اند). این نوع

«اسب‌بالای» خوانده می‌شده که دیدیم در «فرهنگ

زبان پهلوی» به این معنی اشاره نشده بود. در برخی

نقاشی‌ها آن را بر پشت پیل هم می‌بینیم. بزرگان

کشور و پهلوانان از یکی از دو نوع بالا استفاده

می‌کرده‌اند.

ج: نوع سوم بزرگتر و بیشتر مخصوص شاهان بوده

است و احتمالاً ثابت و باکف و ستون و سقف بوده

که در «بارگاه» یا «پرده‌سرا» قرار می‌داده‌اند و

بنداری آن را «سُرادق» ترجمه کرده است، و

می‌توانیم آن را «جایگاه» بنامیم.

(ط ۴۰۴/۱۲/مل):

(۲۷۳۸/۲۱۲/۸) و (۴۴۹/۳۴۹/۹)

در زیر ابیاتی از شاهنامه که در آنها «بالا» یا «بالای» به همین معانی مورد نظر ماست نقل می شود و در مورد هر یک توضیح مختصری داده خواهد شد:

(۳۵۸/۳) (ج ۳۰۷/۶۸/۱) (خ م ۳۲۴/۷۵/۱):

۱) فریدون ز بالا فرود آورد

که آن جز به نام جهاندار دید
ضحاک طلسم خود ساخته را در «بالا» (جایگاه)
و محل نشستن خود قرار داده و فریدون آن را بر
می دارد و از آن محل که یقیناً رفیع و نسبت به
جاهای دیگر بارگاه بلندتر بوده است، به زیر
می آورد. اگر در این بیت «بالا» را به معنای فراز
بدانیم، فراز چه جایی می تواند مورد نظر باشد؟
(خ م ۶۶۱/۱۳۰/۱/نسخه بدل):

۲) ز بالا فرو بود و در پیش اوی

همی بر زمین بر بمالید روی
مصراع اول این بیت در چاپهای مل، مسکو و
خالقی به صورت «ز بالا فرو برد سر پیش اوی»
است و فقط در یکی از نسخ اساس چاپ خالقی به
وجه منتخب ماست، و علت هم ندانستن معنی
«بالا» است.

فریدون، فرستاده سلم را به حضور می پذیرد؛
خود در «بالا» (جایگاه) نشسته است و فرستاده که
در سطح پایین تر از «بالا» قرار دارد، بر زمین جلو
جایگاه فریدون رخ می مالد.

(ج ۱/۱۱۵/۵۹۵ ن) (خ م ۷۱۶/۱۳۴/۱):

۳) بیامد به بالای پرده سرای

به پرده درون بود خاور خدای
لازم است توضیح مختصری راجع به
«پرده سرای» داده شود: در دشت یا بیابان
ستونکهایی در زمین فرو می کرده اند و بین آنها
پارچه می کشیده اند، شبیه تجیر یا «چپر» که

۳- آداب الحرب و الشجاعة، تصحیح احمد سهیلی
خوانساری، تهران، ۱۳۴۶، ص ۵۲.

> بدو شاهی و چتر خود هم دهم

همش نام شاه و سپهبد نهم <
که در چاپ مسکو (ج ۳۴۵/۱۴۹/۲) این ضبط را به
حاشیه برده اند و در چاپ خالقی بیت به حاشیه برده
شده است (ج ۹۲/۲) و در نسخ مورد استفاده ایشان
به جای «چتر» کلمه «چیز» آمده. مهد هم چتر داشته:
(مسکو ۹۱/۱۱/۷)

> یکی مهد با چتر و با خادمان

نشست اندرو روشنگ شادمان <
و مانند «بالای» مرصع و مکمل بوده است:
(مسکو ۲۶۳۸/۲۰۷/۸)

> بیاراسته چتر هندی به زر

برو بافته چند گونه گهر <
مطلبی از بزرگی و عظمت چتر، از کتاب «آداب
الحرب و الشجاعة» نوشته محمدبن منصورین
سعید مبارکشاه (فخر مدبر) نقل می شود:

«چنین آورده اند که در تاریخ سنه ثلث و خمسمائه،
سلطان کریم علاءالدوله مسعود ابراهیم طیب الله
تراهما بر طرف بُست حرکت فرمود، دُری نفیس و
قیمتی بی مثل از منقار باز چترش بیفتاد و خواص در
هم شدند و به جستن آن مشغول گشتند. سلطان
کریم گفت: بگذرید و بگذارید، باشد که درویشی
بیابد، اعقاب و اخلاف او از آن برآسیند و دعای آن
درویش یادگار ماند و بعد وفات ما بازگویند.»^۳

برای مزید فایده نشانی ابیاتی از شاهنامه که در
آنها کلمه «چتر» آمده است آورده می شود:

(۲۳۶/۶/مل) و، بقیه نشانی ها براساس چاپ
مسکو است؛ به ترتیب جلد/صفحه/شماره بیت):
(۴۹۵/۱۰۹/۱) و (۳۴۵/۱۴۹/۲/نسخه بدل و
(۱۰۴۷/۱۸۱/۴) و (۵۰۸/۴۱/۴ ن) و
(۳۱۱/۲۶/۵) و (۴۵۳/۲۳۸/۴) و
(۹۱/۱۱/۷) و (۲۰۷۷/۳۵۷/۵) و
(۲۴۱۴/۴۴۲/۷) و (۹۴/۱۲/۷) و
(۲۶۳۲/۲۰۶/۸) و (۲۴۱۶/۴۴۲/۷) و
(۲۶۳۸/۲۰۷/۸) و (۲۶۳۷/۲۰۷/۸)

«جایگاه سرپوشیده» (بالای) باشد که آن را در یک طرف اتاق (بارگاه شاه) قرار می‌داده‌اند و مکان اسم مکین را به خود گرفته است. در دوران بعد بالای اتاق سکویی در سطحی بالاتر از بقیه جاها می‌ساخته‌اند که در شعر حافظ آمده:

(خانلری/۶۵/۵):

> به نیم جو فخرم طاق خانقاه و رباط

مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبی ست <
یعنی اطلاق دو عنوان «شاه‌نشین» و «مصطبه» به قسمت بالای اتاق بی مقدمه قبلی نیست. مصرع اول بیت مورد اشاره در اغلب نسخ «بیامد ز بالای پرده سرای» است و اگر چنین باشد احتمال دارد که کلمه مصحف «بالان» باشد که در جای خود خواهیم دید.

(۳۹۷/۷) (ج ۱/۱۵۷/۳۲۴) (خ م ۱/۱۸۴/۲۹۸):

۴) در پهلوان را بیاراستند

چو بالای پرمایگان خواستند
خوب است همین‌جا نظر خود را در مورد «بالای خواستن» عرض کنم، شاید قبول افتد. در جایی مقاله‌ای راجع به این مطلب خواننده‌ام ولی متأسفانه نام نویسنده و محل چاپ آن را به خاطر ندارم. اما به یاد دارم که با آنچه می‌خواهم بگویم توافقی نداشت. اخیراً هم حاشیه آقای دکتر محمد دبیرسیاقی بر داستان بهرام چوبین از تاریخ بلعمی درباره «اسب خواستن» را دیده‌ام.

تا همین اواخر وقتی خانها و اشراف به مهمانی می‌رفتند، نوکری همراه خود می‌بردند و آنها مترصد بودند که اگر ارباب دستوری داشته باشد اجرا کنند و اگر حاجتی داشته باشد برآورند. آنچه می‌توان تصور کرد این است که در روزگار گذشته هیچ بزرگی بی «سایه‌بان» جایی نمی‌رفته؛ تا آنجا که امکان سواری بوده «اسب بالای» این کار را انجام می‌داده و در فاصله پیاده شدن از اسب تا رسیدن به مقصد هم مردی بر سر او «بالای دستی» می‌گرفته و در مهمانیهای بزرگ به تعداد مدعوین «بالای گیر» و «مهر اسب» همراه آنان بوده است.

عشایر دور چادر خود می‌کشند؛ یعنی بدین وسیله سرایی از پرده درست می‌کرده‌اند و داخل آن خرگاه شاه و خیمه بزرگان قرار داشته است. احتمالاً مقیاس کوچکی از کاخ شاه بوده و جز «ایوان» بقیه تفصیلات مانند «در»، «درگاه»، «پرده»، «بارگاه»، «تخت» و «بالای» در «پرده سرای» وجود داشته است.

در اینجا فرستاده سلم و تور به درگاه فریدون، پاسخ او را برای برادران باز می‌آورد، می‌بیند که در هامون سرپرده کشیده‌اند، به سوی «بالای» قرار گرفته در «پرده سرای» می‌رود؛ سلم و تور پرده (ستار) دور «بالای» را انداخته، خلوت کرده‌اند و به گفت‌وگوی پنهانی مشغول‌اند.

پس از اینکه از بازگشت فرستاده باخبر می‌شوند جای نشست را عوض کرده فرستاده را به حضور می‌خوانند:

> بیامد به کردارِ بادِ دمان

سری پر ز پاسخ، دلی پرگمان <

> به دیدار چون خاور آمد پدید

به هامون کشیده سرپرده دید <

> بیامد به «بالای» پرده سرای

به پرده درون بود خاورخدای <

> یکی خیمه پرنیان ساخته

ستاره زده، جای پرداخته <

> دو شاه دو کشور نشسته به راز

بگفتند کآمد فرستاده باز <

> بیامد همانگاه سالاربار

فرستاده را برد زی شهریار <

> نشستگهی نو بیاراستند

ز شاه نوآیین خبر خواستند <

باید توجه داشت که برای تأمین امنیت بیشتر، جای شاه در وسط پرده سرای بوده، نه مثل اتاق امروزی که بالا و پایین دارد، یعنی نمی‌توان گفت در بیت ۳، منظور جایگاهی در بالا و شاه‌نشین پرده سراسر است، گو اینکه وجه تسمیه بالای مجلس و اتاق هم باید برگرفته شده از همین

اگر مجلس رسمی بوده در مدت مهمانی هم «مرد بالای» بر سر افراد نگه می داشته‌اند و اگر مجلس شادخواری بوده، آنها اربابان را تنها گذاشته و به جای دیگر می‌رفته‌اند. در پایان مجلس اعلام می‌کرده‌اند که حاملین «مرد بالای» برای گرفتن سایه‌بان بر سر ارباب خود بیایند و این مرحله «بالای خواستن» نام داشته است.

در مورد بیت اخیر: قرار است مهراب برای دیدن زال به درگاه او بیاید. قبل از آمدن مهراب، گردان پرمایه می‌آیند و زال برای ابهت دادن به مجلس و آراستگی آن دستور می‌دهد «بالای گیران» را احضار کنند تا بر سر پرمایگان (گردان «بالای» (سایه‌بان) بگیرند. (۱۴۸۱/۷)

(ج ۱/۲۲۳/۱۳۱۱/ن) (خ م/۱/۲۵۳/۱۲۸۰):

۵) خروشیدن مرد بالای خواه

یکایک برآمد ز درگاه شاه
پس از جوابهای زال به موبدان درگاه منوچهر، جشنگاهی آراسته می‌شود و شاه و بزرگان به شادخواری می‌نشینند؛ پس از ختم مجلس، بزرگان «مرد بالای» می‌خواهند تا بر سر آنان گرفته شود و از حضور شاه مرخص شوند.^۴ این مصراع را قبلاً «خروشیدن مرد بالای خواه» خوانده‌اند، یعنی با اضافه مرد به بالای و از طرز نگارش چاپ آقای خالقی تصور می‌رود که ایشان هم به همین گونه خوانده باشند که به زعم بنده درست نیست.^۵ در این بیت باید «مرد بالای» با فک اضافه خوانده شود و خروشیدن به «خواهندگان مرد بالای» (بزرگان و یا منادی‌گران از طرف بزرگان) برمی‌گردد نه به «مرد».

در چاپ مسکو «بالای‌گاه» در متن است که معنی ندارد. در یکی از نسخه‌بدل‌های همین چاپ (I) «پالای‌خواه» است.

(۱۴۹۴/۷)

۶) ز بالا می دید شاه جهان

ز گردان هنر آشکار و نهان

پس از اینکه منوچهر، زال را یک روز بیشتر در

پایتخت نگه می‌دارد، شاه و بزرگان به میدان سوارکاری و تیراندازی می‌روند و شاه در «بالا» (جایگاه) نشسته هنرنمایی زال و دیگر گردان را تماشا می‌کند. در نسخه VI از نسخ اساس چاپ مسکو (ج ۱/۲۲۴/حاشیه) به جای «بالای» واژه «منظر» آمده که هم شباهت و ترادف این دو کلمه را می‌رساند و هم اینکه مشخص می‌شود کاتب این نسخه واژه «بالای» را می‌شناخته ولی به علت متروک بودن، مرادف آن را به کار برده است.

(۱۶۳۴/۷) (ج ۱/۲۳۴/۱۴۵۳) (خ م/۱/۲۶۴/۱۴۲۳ نسخه‌بدل):

۷) عماری و بالای و هودج بساخت

یکی مهد تا ماه را در نشاخت

بعد از عروسی زال و رودابه و توقف یکماهه سام در کابل، برای رفتن به سیستان آنها در چند «عماری» و «بالای» و «هودج» و «مهد» نشسته به راه می‌روند. در کنار هم نشستن این کلمات سنخیت و شباهت آنها به هم را معلوم می‌کند. شک نیست که «اسب جنیبت» نمی‌تواند در کنار و در ردیف عماری و هودج و مهد باشد. آقای خالقی براساس پنج نسخه (س، ل، ن، ق، آ، ل) «پالان» را به جای «بالای» به متن برده‌اند که درست نیست و گمان می‌کنم ترجمه بنداری از بیتی که در جنگ هاماوران است (بیت شماره ۱۲ همین مقاله) ایشان را به این گزینش وادار کرده باشد.

(۷۶۲/۱۲) (ج ۲/۱۱۴/۷۰۸) (خ م/۲/۵۰/۶۸۶):

۸) بشد هوش از آن مرد زور آزمای

ز بالای اسپ اندر آمد به پای

(۲۸۶۲/۱۵) (ج ۶/۲۴۵/۴۶۳):

۹) بفرمود که اسپ سیه زین کنند

به بالای او زین زرین کنند

۴- توضیح درباره «بالای خواستن» زیر بیت ۴.

۵- در چاپ خالقی «مرد» جدا آمده و با فاصله زیادی «بالای‌خواه» کنار هم چاپ شده.

(۱۵/۳۹۲۲) (ج ۶/۳۱۳/۱۵۳۳):

۱۰) چل اشتر بیاورد رستم گزین

ز بالا فروهسته دیبای چین

(۴۳/۱۱۷۹) (ج ۹/۷۶/۱۱۳۸/نسخه بدل):

۱۱) که اسپان چو روشن شود زین کنید

به بالای آن زین زین کنید

اسب، جسم بی جان نیست که «بالای» یا «روی»

او را به جای «پشت» یا «گرده» او بتوان به کار برد.

اگر حدس بنده درست و «بالای» به معنای

«سایه بان اسبی» باشد، در شاهنامه ابیاتی دیگر هم

می توان یافت که بتوان این تعبیر را به آنها هم تعمیم

داد، و از طرف دیگر نکته ای مشخص می شود که بر

پشت اسب ابتدا «بالای» را می گذاشته اند و سپس

زین را بر روی قسمت زیرین «بالای» قرار می داده و

تنگ می بسته اند.

در بیت ۹ «به بالای» موهم معنی «درخور» و

«شایسته» هم هست.

(۱۲۵/۳۴۱) (ج ۲/۱۴۵/۲۸۸) (خ م/۲/۸۹/۲۸۰/ن):

۱۲) همه چوب بالای از عود تر

برو بافته چند گونه گهر

در چاپهای مل و مسکو «بالاش» و در نسخه بدل های

چاپ خالقی «بالایش» آمده که تفاوتی ندارند.

این بیت پس از جنگ هاماوران آمده است.

وقتی که کیکاووس دستور می دهد وسایل سفر

سودابه را به ایران فراهم کنند:

> بیاراست کاووس خورشیدفر

به دیبای رومی یکی مهد زر <

> ز پیروزه پیکر، ز یاقوت گاه

< گهر بافته با جلیل سیاه <

> یکی اسپ رهوار زیر اندرش

< لگامی به زر آژده بر سرش <

> همه چوب بالای از عود تر

< برو بافته چند گونه گهر <

> به سوداوه فرمود کاندز نشین

< از این جایگه راه ایران گزین <

این پنج بیت راجع به وسایل سفر سودابه و

«مهد» ی است که وی را در آن می نشانند و «دیبای

رومی با نقش پیروزه» و «جلیل گهرباف» و «اسب

رهواری که زیر مهد است» و «بالای مرصع به

گوهر» همه تجمّلات مهد هستند و بیت چهارم هم

توصیف «بالای مهد» است نه «پالان اسب»، بر

استر و خر و یابو پالان می گذارند، ولی شنیده نشد

که «اسب رهوار» را پالان کنند. اشتباه اصلی از

بنداری است که «بالای» را به «اکاف» ترجمه کرده و

آقای خالقی هم به اعتبار همین ترجمه، این وجه را

به متن برده و «بالاش» و «بالایش» را در حاشیه

گذاشته اند، و حتی این استنباط را به بیت ۷ مذکور

در این مقاله تسری داده اند.

اشاره به نکته ای مفید به نظر می رسد و آن اینکه

در کتاب «البلغه» نوشته شده در نیمه اول قرن پنجم

«المیس» به «چوب پالان» ترجمه شده و در فرهنگ

«السّامی فی الاسامی» نوشته «میدانی» «القتد» به

«چوب پالان» و «المیس» به «درختی که از آن پالان

درست کنند» معنی شده و نشان می دهد که پالان از

عود ساخته نمی شده است.

(۱۲۵/۷۳۹) (ج ۲/۲۱۳/۵۵۲) (خ م/۲/۱۵۹/۵۱۶):

۱۳) به گرد اندرون خیمه ز اندازه بیش

پس پشت پسیلان و بالای پیش

سهراب با نشان دادن درفش ها و طرز استقرار

تشکیلات شاه و بزرگان ایران نام آنها را از هجیر

می پرسد و این بیت در مورد طوس نوذر است:

> چنین گفت از آن پس که بر میمنه

< سوارست بسیار و پیل و بنه <

> سراپرده ای برکشیده سیاه

< رده گردش اندر ز هر سو سپاه <

> به گرد اندرون خیمه ز اندازه بیش

< پس پشت پسیلان و بالای پیش <

> زده پیش او پیل پیکر درفش

< به در بر سواران زیننه کفش <

در چهار نسخه (ق، و، آ، ب) از نسخ اساس چاپ

خالقی «بالای» آمده و در نسخه های دیگر «اسپان ز

پیش» و «بالا ز پیش» و «بالای میش» و «بالا و پیش».



اینکه او از شناساندن رستم طفره می‌رود عصبانی می‌شود و بر اسب می‌نشیند و به سرپردهٔ کیکاووس می‌رود و «بالای» را از جا می‌کند. روشن است که در این بیت «بالا» نمی‌تواند به معنای هرگونه اسبی باشد. اسب که از جا کنده نیست. یگانه معنی مناسب «جایگاه» است. بنداری هم آن را به «سرادق» ترجمه کرده است.

(ج ۳/ ۸۷/ حاشیه) (خم/ ۲/ ۲۹۰/ ۱۳۵۴):

۱۵ سپهدار گویی ز بالا بزد

به ابر اندر آمد چنان چون سزد
افراسیاب با بزرگان توران و سیاوش با همراهان
ایرانی خود برای بازی «گوی و چوگان» به میدان
می‌روند. روشن است که میدان چوگان در جای
مسطحی است و در این بیت «بالا» نمی‌تواند به
معنای «بلندی» باشد، بلکه افراسیاب خود جزو
بازیکنان نیست، ولی برای افتتاح بازی همان‌طور که
در «اسب‌بالای» نشسته، گویی پرتاب می‌کند و
سیاوش به دنبال آن می‌رود. در چاپ خالقی این
بیت در متن است و در چاپ مسکو آن را به حاشیه
برده‌اند و در چاپ «مل» هم نیست.

صحنه چنین است که سرپردهٔ سیاه کشیده شده
و گرد آن را سپاهیان گرفته‌اند؛ اطراف طوس
خیمه‌های زیاد زده شده و پشت او پیلان هستند و
«جایگاه» (بالای) خاص وی در جلو آنهاست و
جلوتر درفش پیل‌پیکر که نشان ویژهٔ اوست قرار
دارد و بر درش سواران زرینه‌کفش مستقرند.

سخنی از اسب اصلی طوس در میان نیست، چه
رسد به اسب دیگری، چه جنیت باشد، چه اسب
حامل «بالای» و فقط معنی مناسب همان «جایگاه»
است. باید توجه داشته باشیم که طوس شاهزاده،
سپهدار ایران و حامل کاوایی درفش بوده است و
می‌توانسته جایگاهی شاهانه داشته باشد.

(ج ۲/ ۲۲۰/ حاشیه) (خم/ ۲/ ۱۶۷/ ۶۰۷):

۱۴ وز آنجا دمان شد به پرده‌سرای

به نیزه درآورد بالا ز جای

(ج ۲/ ۲۲۱/ ۶۵۶) (خم/ ۲/ ۱۶۸/ حاشیه):

> خروشان بیامد به پرده‌سرای

به نیزه درآورد بالا ز جای <

این دو بیت وجوه متفاوت بیت واحدی هستند.
سهراب پس از پرسیدن نام بزرگان ایران از هجیر، از

(۲۶۷۹/۱۲د) (ج ۳/۱۶۳/۲۴۹۸) (خ م/۲/۳۷۰/۲۴۴۴):
 ۱۶ ز بهر جوان اسب بالای خواست
 همان جامه مجلس آرای خواست
 در بعض نسخ «اسب و بالای» است که اگر
 «بالای» را سایه بان معنی کنیم اشکالی ندارد، ولی
 نمی تواند جنیبت باشد، چون راه دور نبوده که اسب
 اصلی خسته شود، و از هیچ نظر نیازی به آماده
 کردن دو اسب نبوده است؛ وقتی شبان «کیخسرو»
 را نزد «پیران» می آورد، پیران دستور می دهد برای
 او «اسب بالای» و جامه خسروانی بیاورند تا او را به
 حضور افراسیاب برود. بنداری بیت را چنین ترجمه
 کرده: «فاستحضر له الثیاب الخسروانیه و المراكب
 السلطانیه» (نقل از حاشیه چاپ خالقی). پیدا است
 که مرکب سلطانی مایه تفاخر بوده است و هر جا
 چنین مرکبی به کسی می داده اند او را احترام بسیار
 می کرده اند. و اسبی که حامل «بالای» مرصع به
 جواهر باشد می تواند سلطانی خوانده شود.
 در لغت شهنامه عبدالقادر بغدادی این بیت
 زیر شماره ۴۲۸ آمده است:
 (ج ۳/۱۶۵/۲۵۳۳/ن):
 ۱۷ ز بالا نگه کرد و او را بدید
 می گشت رنگ رخس ناپدید
 وجه بالا فقط در نسخه VI از نسخ اساس چاپ
 مسکو آمده و در نسخه های دیگر متفاوت است و
 دلیل آن هم ندانستن همین معنی اخیر «بالا»
 بوده است.
 پیران، کیخسرو را نزد نیای مادری می برد؛
 افراسیاب در «بالای» (جایگاه) نشسته است و از
 آنجا بدو می نگرند. با آگاهی از اینکه «بالای»
 (جایگاه) که در چنین موقعیتی بر تخت شاهی قرار
 داشته و در مکان بالاتری از سطح زمین واقع بوده،
 نمی توان خیلی ساده کلمه را «فراز» یا «فوق»
 دانست، و جایگاه شاهانه معنی شایسته ای است.
 (خ م/۲/۴۲۹/۱۵۱/نسخه بدل):
 ۱۸ به بالای ایوان نهادند روی
 پر اندیشه مغز و روان راه جوی

این ضبط مطابق نسخه «س» از نسخ اساس
 چاپ خالقی است. در نسخ دیگر «به بالا به ایوان» و
 «ز بیشه به ایوان» و «ز بالا به ایوان» آمده که در
 چاپهای «مل» و «مسکو» و «خالقی» وجه اخیر
 انتخاب شده و قاعدتاً این انتخاب بر اساس بیتی
 است که بیست و چهار بیت قبل از بیت مورد نظر ما
 آمده است:

(ج ۳/۲۱۰/۳۱۹۹) (خ م/۲/۴۷۲/۱۲۷):

> بدان تند بالا نهادند روی

چنان چون بود مردم چاره جوی <
 که کیخسرو و گیو برای دیدن «شبرنگ بهزاد»
 اسب سیاوش، به روی تپه ای می روند. اگر «بالا» در
 این دو بیت را یکی بدانیم باید مصراع اول بیت ۱۸
 چنین باشد: «ز بالا به ایوان نهادند روی»، همان گونه
 که مصححین انتخاب کرده اند و «بالا» هم به معنای
 «تپه و جای بلند» است، و همین انتخاب آقایان
 درست است.

اما ضبط «س» به گونه ای است که این دو «بالا»
 به هم ربط ندارند و فرنگیس در «بالای» ایوان
 نشسته است و کیخسرو و گیو برای دیدن او
 می روند و می توان آن را به معنای «جایگاه» دانست.
 (ج ۴/۳۲/۳۸۹):

۱۹ چو خورشید بنمود بالای خویش

نشست از بر تند بالای خویش
 > به زیر اندر آورد برج بره
 چنین تا زمین زرد شد یکسره <
 (ج ۷/۶۲/۱۰۴۸) (ج ۷/۶۲/۱۰۱۱):

می تواند «بالای» در مصراع اول به معنای
 «جایگاه» باشد و «بالای» مصراع دوم اسب
 حامل آن؛ یعنی خورشید در سایه بان نشسته
 خود را می نماید و بر اسب بالای دار «سلطانی»
 می نشیند و این هنگامی است که برج بره
 (فروردین) را به زیر می آورد و زمین از تابش
 خورشید زرد می شود.

۲۰ سپیده چو بر زد ز بالا درفش

چو کافور شد روی چرخ بنفش

در این بیت هم «بالا» می‌تواند به همان معانی «فراز» یا «اوج» باشد. ولی می‌توان پنداشت که خورشید در «منظر»ی نشسته و درفش خود را بر این جایگاه زده است (و شعاع درفش او سپیده و نوید دهنده طلوع خورشید باشد). با اطلاع از معنی اخیر «بالا» این تعبیر بسیار مخیّل تر از معنی متعارف است که «سپیده بر فراز درفش زده» باشد.

(ج ۴/۳۹ حاشیه):

(۲۱) خرام آر و گردنکشان را بخوان

می و خلعت آرای و بالای و خوان

(ج ۴/۴۰/۴۸۵):

> سران را و گردنکشان را بخوان

می و خلعت آرای و بالا و خوان <

دو بیت بالا نسخه بدل‌های بیت واحدی هستند و محل و موقعیت بیت اول که مصححین چاپ مسکو آن را به حاشیه برده‌اند درست است. (یعنی باید بیت اول به متن می‌آمد و بیت دوم در جای دیگر به حاشیه می‌رفت).

در داستان فرود، پس از اینکه سپاه ایران به سپهداری طوس به پای سپد کوه می‌رسد، فرود فرمان می‌دهد اسبان فسیله و گوسفندان گله را جمع کنند تا از تعرض احتمالی سپاه ایران ایمن باشند، سپس نزد مادر می‌رود و واقعه را به او می‌گوید و اظهار نگرانی می‌کند که مبادا آنان به محل زندگی فرود و مادرش هجوم بیاورند.

مادر به او اطمینان می‌دهد که چنین نخواهد شد و او را دل می‌دهد تا همراه لشکر برادر به جنگ افراسیاب رود:

(ب ۴۷۵ مسکو):

> کمر بست باید به کین پدر

به جای آوریدن نژاد و گهر <

(حاشیه):

> به لشکر نگه کن که سالار کیست

وزان مهتران نامبردار کیست <

(حاشیه): ←

> خرام آر و گردنکشان را بخوان

می و خلعت آرای و بالای و خوان <

(حاشیه):

> ز شمشیر و از ترگ و برگستوان

ز خفتان و از خنجر هندوان <

(حاشیه):

> جزین هرچه داری سران را ببخش

مکن بر دل خویش روز دخش

[زور و رخس]

جریره به فرزندش پیشنهاد می‌کند که جو یا شود تا بداند سالار و مهتران سپاه ایران چه کسانی هستند، سپس آنان را به دژ خود دعوت کند و آنها را به مجلس می‌گساری بخواند، بر سر سفره او بنشینند، به آنها انواع خلعت بدهد و دستور دهد به نشانه احترام بر سر آنان «سایه بان» (بالای) بگیرند. یقیناً در بیت سوم «بالای» اسب نیست و چیزی است که می‌تواند در کنار می و خلعت و خوان بیاید؛ حتی در بیت بعد هم آنچه نام برده شده اشیای بی جان است و ربطی به اسب ندارد.

(ط ۱/۱۳/۵۰۱) (ج ۴/۱۴۶/۴۸۹):

(۲۲) چنان کن که نیک اختر و رای توست

که چرخ فلک زیر بالای توست

این بیت جزو تعارفات هومان با برادرش پیران است. به او می‌گوید که «بالای» (جایگاه) تو برتر از چرخ فلک جای دارد، به عبارت دیگر می‌خواهد بگوید که نشستگه پیران بالاتر از چرخ برین است. معناهای متعارف «بالا» هیچ‌کدام مناسب این بیت نیست.

(ج ۵/۳۰۳/۱۱۴۱ ن):

(۲۳) برآمد به بالا خردمند مرد

نشست و پیام پدر یاد کرد

در حین جنگ بزرگ، افراسیاب به وسیله پسر خود «جهن» برای کیخسرو پیام می‌فرستد. جهن با ده سوار به دژ می‌آید، خود به دهلیز پرده سرای می‌رود و پس از کسب اجازه از کیخسرو به تخت او نزدیک می‌شود. پس از دعا و ثنا می‌گوید:

> پیامی گزارم ز افراسیاب

اگر شاه را زآن نگردد شتاب <

در متن مسکو و نسخه فلورانس با تفاوتهایی در کلمات چنین آمده است:

> چو از جهن گفتار بشنید شاه

بفرمود زرین یکی زیرگاه <

> نهادند زیر خردمند مرد

نشست و پیام پدر یاد کرد <

سیاق مطلب درست می‌نماید. شاید برای احترام به جهن یا خسته نشدنش او را بر چیزی مثل صندلی امروز می‌نشانند؛ البته در شاهنامه این وسیله «کرسی» نامیده شده، نه «پیشگاه» که در متن چاپ مسکو آمده، و یا «زیرگاه» که در نسخه فلورانس و دو نسخه قاهره و لنینگراد (K و IV) از نسخ اساس چاپ مسکو آمده و آن را به حاشیه برده‌اند.

بنداری هم چنین ترجمه کرده: «فأمر الملك فنصبوا له بین یدی تخته سریراً من الذهب و جلس علیه» (بنداری ۲۸۳/۱) اما در نسخه (I) از نسخ مورد استفاده در چاپ مسکو چنین است:

> چو از جهن بشنید گفتار، شاه

همی کرد خندان بدو در نگاه <

> بفرمود زرین یکی پیشگاه

نهادند پیش خردمند شاه <

> برآمد به بالا خردمند مرد

نشست و پیام پدر یاد کرد <

ترجمه بنداری جز اینکه «خندان نگاه کردن» کیخسرو به جهن را ندارد در بقیه موارد با ابیات اخیر توافق دارد. اگر این وجه درست باشد مآواقع طبیعی‌تر می‌نماید:

کیخسرو در «بالای» (جایگاه) و بر تخت نشسته است؛ وقتی جهن می‌گوید که از پدرش پیام دارد، قاعدتاً بایستی این پیام خصوصی باشد، لذا دستور می‌دهد نزدیک تخت او برای جهن زیرگاه یا کرسی بگذارند و به دایی خود اجازه می‌دهد که به «بالای» درآید و پیام پدر بگزارد به طوری که دیگران نشنوند.

(ج ۵/۳۶۶/۲۲۱۴):

۲۴) خورش برد وز بیم جان جای ساخت

به غار اندرون جای بالای ساخت
در جنگ بزرگ، افراسیاب از کیخسرو می‌گریزد
و به غاری می‌رود:

> به نزدیک بردع یکی غار بود

سرکوه غار از جهان ناپسود <

> ندید از برش جای پرواز باز

نه زیرش پی شیر و آن گراز <

> خورش برد وز بیم جان جای ساخت

به غار اندرون جای بالای ساخت <

> ز هر شهر دور و به نزدیک آب

که خوانی ورا هنگ افراسیاب <

غاری که در شاهنامه آمده «هنگ افراسیاب» است، یعنی قصری آهنین در اعماق زمین که افراسیاب خود ساخته بود. اگر فقط به استناد ابیات شاهنامه باشد، می‌توان گفت که افراسیاب در غار برای خود جایی فراهم کرد که به اندازه قامت او باشد تا بتواند در آنجا دراز بکشد، ولی اگر عنایتی به کیفیت هنگ افراسیاب در اوستا شود، «بالای» می‌تواند «جایگاهی» برای نشست او باشد. یعنی ممکن است «هنگ افراسیاب» در منبع مورد استفاده فردوسی بسیار مفصل‌تر بوده باشد، و چون کیفیت ساختن هنگ آهنین در زیرزمین و در طبقه وسطی آن با ذهن خردگرای فردوسی نمی‌خوانده آن را تغییر داده و خلاصه کرده باشد، و «بالای» در منبع اصلی بوده و فقط همین یک کلمه از آن همه، بی‌تغییر نقل شده باشد.

(ج ۶/۵۸/۷۹۴):

> به بر تخت و بالا و زرینه کفش

همان تاج با کاویانی درفش <

لهراسپ به زریر دستور می‌دهد برای گشتاسپ تخت و زرینه کفش و تاج و کاویانی درفش و «بالا» (بالای) ببرد. اسب جنیبت نمی‌تواند در

۶- پورداوود، یشتها، جلد اول، صص ۲۰۷ تا ۲۱۴.

(۳۱/۳۳) (ج ۷/۲۶۳/۳۰):

۳۰ به نام شهنشاه شمشیرزن

به بالا سرش برتر از انجمن

در این دو بیت شاید بتوان هر دو معنی «قامت» و «جایگاه» را برای «بالا» تصور کرد. بیت ۲۹ درباره رستم و بیت ۳۰ در مورد سلطان محمود است. اگر معنی اخیر درست باشد وقتی می‌گوید که در «جایگاه» نشسته بر انجمن سرفرازند، هم وضعیت مادی و هم معنوی سربلندی بر آن مترتب است. از طرفی به نظر می‌رسد که اگر فقط می‌خواست قد و هیكل آنها را با دیگران مقایسه کند جمله به گونه دیگری بیان می‌شد. (والله اعلم) (ج ۷/۳۰۰/حاشیه):

۳۱ از ایرانیان کیست این را به گرز

فرود آرد از اسب و بالای برز
بهرام گور نزد بزرگان ایران تعهد می‌کند که
مطابق خواست آنان عمل نماید و مافات پدر را
جبران کند. بزرگان با خود می‌گویند که هیچ‌کس به
شاهی از او شایسته‌تر نیست و هیچ‌کس یارای
مقابله با او را ندارد.

مگر بهرام می‌توانسته در یک زمان بر دو اسب
سوار باشد؟ روشن است که منظور این است که
کسی نمی‌تواند او را از اسب فرود آورد، ولی اسب
وی معمولی نیست، بلکه «مرکب سلطانی» است که
سایه‌بان بلندی (بالای برز) را می‌کشد و بهرام بر
اسب و در زیر آن سایه‌بان رفیع است.

(۴۹۷/۳۵) (ج ۷/۳۳۳/۴۸۸):

۳۲ بگفت این و از جای بر پای خاست

به دشت اندر آوای بالای خاست
بهرام گور به چهار دختر پیرمرد آسیابان برخورد
می‌کند و آنها را از پدر خواستگاری می‌کند. آنها را
در «اسب بالای» می‌نشانند و به مشکوی خود روانه
می‌سازد. در این بیت «بالای» جانشین «اسب
بالای‌دار» شده است.

مصراع دوم به صورت بالا که در هر دو متن
آمده درست نیست. در نسخه لندن چنین است: «به

ردیف تخت و تاج و... باشد؛ منظور «سایه‌بان
دستی» (مرد بالای) است که نشانه تشخیص بوده
است و می‌توانسته هم‌ارز زربنه کفش باشد.

(۸۷۶/۱۴) (ج ۶/۶۲/حاشیه):

۲۶ ورا دید گشتاسپ بر پای خاست

ز فرمانبران زود بالای خواست
زیر از جانب پدر برای گشتاسپ پیام می‌برد؛
آن دو همدیگر را در دشت می‌بینند و پس از
گفت‌وگو، گشتاسپ از قیصر روم دعوت می‌کند
برای دیدن زیر بیاید و نیز او را از هویت خود آگاه
کند. گشتاسپ به محض دیدن قیصر به فرمانبران
دستور می‌دهد بر سر او «مرد بالای» (چتر - سایه‌بان
دستی) بگیرند. اسب جنیبت در اینجا موردی
ندارد؛ قطعاً قیصر خود بر «اسب بالای‌دار» سوار
بوده است و بایستی پس از پیاده شدن بر سرش
«مرد بالای» می‌گرفته‌اند. برای تفصیل «بالای
خواستن» به شرح بیت ۴ رجوع شود.

(۴۰۵۳/۱۵) (ج ۶/۳۲۰/۱۶۶۰):

۲۷ ز بالا و از جامه نابرید

پرستار وز کودک نارسید
احتیاج به دلیلی بیش از خود بیت نیست. با جامه
نابریده و پرستار و کودک (غلام بچه، ترک، ریدک)
«مرد بالای» تناسب بیشتری دارد تا اسب جنیبت.
(ج ۶/۳۷۷/۶۹/نسخه بدل):

۲۸ ز خفتان وز خنجر هندوان

ز اسب و ز بالای و برگستوان
این بیت در توصیف لشکرکشی و جنگ «دارای
داراب» و «اسکندر» آمده است. می‌توان «بالای» را
به اعتبار ضبط بالا به معنای سایه‌بانی که بر پشت
اسب بسته می‌شود دانست و گفت که «اسپان بالای
(سایه‌بان) و برگستوان داشته‌اند» و هم به اعتبار
ضبط متن مسکو: «ز بالا و اسب و ز برگستوان» آن را
به معنی اسب جنیبت دانست.

(۴۶/۱۰) (ج ۲/۳۷/۵۰/خ م) (۷۰/۳۳۲/۱):

۲۹ به رستم بگفت ای گو پیلان

به بالا سرت برتر از انجمن



دست اندر آورد بالای راست» که در این نسخه هم «دست» درست نیست، بلکه «دشت» بقیه نسخ باید جایگزین آن شود، یعنی بیت چنین باشد:

> بگفت این و از جای بر پای خاست

به دشت اندر آورد بالای راست <
 «راست آوردن» معادل «راست کردن» و به معنای «فراهم کردن» است؛ یعنی شاه برخاست و دستور داد که در آن دشت «بالا» (سایه بان اسبی - کجاوه) فراهم کنند و دختران را بنشانند و به مشکو گسیل کنند.

کاتب نسخه لندن «به دست آورد» را فعل مرکب پنداشته و مصححین مسکو براساس پندار کتاب بقیه نسخ «آوای بالای خاستن» را درست پنداشته‌اند، یعنی که «بالای» را اسب جنیبت پنداشته‌اند و درست نیست؛ حرفی از اسب اصلی نبوده که اسب یدک محملی داشته باشد. بعداً تمام ابیاتی را که در آنها «بالای» جانشین «اسب بالای دار» یا حامل بالای شده است یکجا خواهیم دید.

(ج ۷/۳۵۰/۷۹۶)

۳۳م) چو آمد به بالای ایوان رسید

ز در دختر نامور را بدید
 در این بیت باید «بالای» تصحیف شده «بالان» باشد و شایسته است در جای خود ذکر شود.

(ج ۸/۲۱۰/۲۷۰۳)

۳۴) وزو برتر اسپان جنگی به پای

بدان تا که آید به بالای رای
 «رای» شاه هند به درگاه «انوشیروان» باژ و ساو می فرستد و همزمان شطرنج و مهره‌های آن را نیز به نماینده خود می دهد تا ببیند در ایران کسی می تواند راز بازی شطرنج را بگشاید یا نه، و این گشادن را شرط تحویل باج می گذارد. بزرگمهر از عهده این کار بر می آید و صحنه شطرنج را مانند صحنه نبرد واقعی می چیند:

> بسیار است دانا یکی رزمگاه

به قلب اندرون ساخته جای شاه <

> چپ و راست صف برکشیده سوار

پیاده به پیش اندرون نیزه دار <

(ج ۷/۳۴۸/۷۵۷)

۳۳) چو بشنید بهرام بالای خواست

یکی جامه خسرو آرای خواست
 بهرام گور پس از کشتن شیران و گفت و گو با سرشبان می خواهد برای دیدن دختر گور فروش برود. جامه خسرو آرای و بالای می خواهد. تا آن زمان به واسطه شکار و تسلط بر سوارکاری اسب او «بالای» نداشته؛ از این پس که می خواهد ظاهری آراسته تر داشته باشد، جامه خود را عوض می کند و دستور می دهد بر اسب او «بالای» ببندند. اسب جنیبت خواستن موردی ندارد؛ نه کاری آنچنان کرده که اسب او خسته شده باشد و نه راه خانه مرد گور فروش دور بوده، بلکه برای فخامت بیشتر برای خود و اسبش پیرایه خواسته است. اگر هم می خواسته اسب خود را عوض کند، «اسب بالای دار» خواسته است، چون اسب اولی او ساده و بی «بالای» و تجهیزات خاص بوده است.

(۳۱۳۴/۴۳) (ج ۹/۱۸۷/۳۰۲۴):

۳۶) چو خورشید، شیرین به پیش اندرون

خرامان، به بالای سیمین ستون
لابد کسی که اصرار داشته باشد «بالا» اسب
جنسیت است می‌گوید دست و پسای اسب
نقره‌ای رنگ بوده است؟! نه تنها این معنی را
نمی‌توان قایل شد، بلکه نمی‌توان گفت منظور، قد و
بالای خود شیرین است که، «سیمین ساق» بوده،
چرا که هیچ‌گاه شهبانو پیاده از مشکوی شاه و
شبستان خارج نمی‌شده و حتی زنان و
پوشیده‌رویان بزرگان نیز چنین وضعی داشته‌اند.
با استفاده از «فهرست ولف» تمام ابیات
شاهنامه براساس چاپ «مل» را که در آنها کلمه
«ستون» آمده دیده‌ام، حتی یک بار ساق پا به ستون
تشبیه نشده، که البته اگر می‌شد خیلی زشت بود
حتی اگر ستون سیمین بوده باشد.

در اینجا شیرین با هزار و دوست کنیزک رومی
به «باغ گلشن» می‌رود تا به اتفاق خسرو پرویز
هنرنمایی «گُردیه» و نمایش دادن جنگ او با
خاقانیان (طورگ و لشکرش) را ببیند. ستونهای
«بالایی» (جایگاه - سایه‌بان) که شیرین در آن جای
دارد از نقره است. خرامان هم قید رفتن این گروه
است، نه راه رفتن شیرین.

(ج ۹/۱۸۸/۳۰۲۹):

۳۷) بن نیزه را بر زمین بر نهاد

ز بالا به زین اندر آمد چو باد

به دنبال همان صحنه گفته شده، گردیه به
«بالایی» (جایگاه) که خسرو پرویز و شیرین در آن
هستند می‌آید و اجازه نمایش هنر می‌خواهد، شاه
اجازه می‌دهد و او از همانجا ته نیزه را بر زمین زده
آن را ستون می‌کند و بر زین اسب می‌پرد.

با این تعداد شاهد باید پذیرفته باشیم که «بالا»،
«بالایی»، «بالاد»، «پالاد» یا «پالای» به معنی سایه‌بان
است به سه صورت:



> هشیوار دستور در پیش شاه

به رزم اندرونش نماینده راه <

> مبارز که اسب افگند بر دو روی

به دست چپش پیل پرخاشجوی <

> وزو برتر اسپان جنگی به پای

بدان تا که آید به بالای رای <

ملاحظه می‌شود که بزرگمهر آرایش جنگی

شطرنج را به آرایش جنگی واقعی و در بیت آخر،

شاه شطرنج را به «رای» هند تشبیه می‌کند که در

«بالای» (جایگاه) خود نشسته تا ببیند چه کسی

می‌تواند بدانجا بیاید. در این بیت هم هیچ‌کدام از

معانی متعارف «بالا» و «بالایی» جز همین معنی

اخیر مناسب نمی‌نماید.

(۲۱۸۴/۴۳) (ج ۹/۱۳۴/حاشیه):

۳۵) چو بندوی را دید بر پای خاست

ز گنجور، پرمایه بالای خواست

اسب نزد گنجور چه می‌کند؟ سایه‌بان دستی که

پرمایه است و طلا و جواهر بدان آویخته شده در

گنج‌خانه نگاهداری می‌شود.



- (بالای) نصب شده و اطلاق نام ظرف به مظرّف و برعکس امری بسیار طبیعی است:
 (۲۰۵/۷) (ج ۱/۱۴۶/۱۵۵) (خ م/۱/۱۷۳/۱۵۲):
 > فرود آمد از کوه و بالای خواست
 ۱) همان جامه مجلس آرای خواست <
 (ج ۱/۱۹۸/حاشیه) (خ م/۱/۲۲۷/۹۳۸):
 > چو دستان پدید آمد، از دور سام
 برانگیخت بالای زرین ستام < ۲)
 (ج ۱/۲۱۷/۲۲۹/ن) (خ م/۱/۲۴۶/۱۱۹۸/ن):
 > چو می خورده شد نامور پور سام
 بردند بالای زرین ستام < ۳)
 (ج ۳/۲۲۲/۳۳۹۰/ن) (خ م/۲/۳۲۱/ن):
 > چنین گفت پیران از آن پس به شاه
 که بالای شد بی گمان با سپاه < ۴)
 (ج ۴/۳۲/۳۸۹) (مصراع دوم):
 > چو خورشید بنمود بالای خویش
 نشست از بر تند بالای خویش < ۵)

- ۱- مرد بالای = سایه بانی که مردی آن را بر سر بزرگی می گرفته.
 ۲- اسب بالای = سایه بانی که آن را بر پشت اسب می بسته اند و برای تظلیل (در سایه قرار دادن) سوار متشخص به کار می رفته است.
 ۳- «بالای» = جایگاهی که بیشتر مخصوص شاه بوده و او چه در کاخ و چه در پرده سرا در چنین جایگاهی می نشسته است. اکنون دلیل حرمت تظلیل در موقع احرام برای بنده مشخص تر است. سؤالی برای من مطرح است و آن اینکه آیا «أعراف» مندرج در قرآن کریم هم می تواند به معنی «جایگاه» باشد یا به معنای «تپه» است که در ترجمه ها و تفاسیر آمده است؟
 نکته بعدی این است که «بالای» جایگزین «اسب بالای دار» یا «اسب حامل بالای» شده و در تعدادی از ابیات شاهنامه که در زیر می آید «بالای» تنها به معنای اسبی است که بر پشت او سایه بان

(ج ۱۳۵/۱۰۶۶) (ج ۴/۱۷۶/۹۶۶):

> بجنید گودرز از جای خویش

بیاورد پوینده بالای خویش < ۶)

(ج ۵/۱۲۵/۷۰۴):

> چو اسپ پدر دید برپای پیش

چو باد اندر آمد ز بالای خویش < ۷)

(ج ۱۵/۲۶۲۳) (ج ۶/۲۳۱/۲۲۲):

> بر پنج بالای زرین ستام

سرافراز ده موبد نیکنام < ۸)

(ج ۱۷/۱۴۱) (ج ۶/۳۶۲/۱۴۱):

> تو گفتی همه دشت پهناى اوست

زمین زیر پوینده بالای اوست < ۹)

(ج ۶/۳۸۵/۷۵):

> بردند بالای زرین ستام

به زین اندرون تیغ زرین نیام < ۱۰)

(ج ۷/۹۲/۱۵۶۶):

> چو بر زد سر از کوه روشن چراغ

بردند بالای زرین جناغ < ۱۱)

(ج ۲۱/۲۷۳) (ج ۷/۱۲۷/۲۷۴/نسخه بدل):

> دل مرد جنگی برآمد ز جای

به بالای رود اندر آورد پای < ۱۲)

(ج ۳۵/۴۹۷) (ج ۷/۳۳۳/۴۸۸/نسخه بدل):

> بگفت این و از جای بر پای خاست

به دشت اندر آورد بالای راست < ۱۳)

می دانم در کرمانشاه و اصفهان به معنای «رام، آسان دست، آسان انجام و تحت فرمان و خوش دست» است. دستکش هم در شعر فردوسی آمده و هم در شعر حافظ (حاشیه استاد علامه شادروان مینوی بر داستان رستم و سهراب. چاپ اول، صفحات ۹۴ و ۱۸۵ و مقاله آقای دکتر علی روائی در نشریه کلک، شماره ۲۰، آبان ۱۳۷۰ صفحه ۸۹ به بعد)

مرادف دیگر این کلمات «قُلا» خلاف «ناقلا» است که در همدان «قولا» با واو معلوم تلفظ می شود و در کرمانشاه و بروجرد (نقل از فرهنگ معین) با واو مجهول. در بیتی از شاهنامه هم «براه» علاوه بر معنی آمده و مهیا و روبه راه می تواند معادل همین کلمات «دستکش» و «رُود» و «قُلا» هم باشد: (ج ۳/۸۹/۱۳۶۴) (مقاله آقای روائی. کلک ص ۱۰۴):

> بزه کرد و خندان چنین گفت شاه

که اینست کمائی چو باید به راه < ۱۱)

چون درباره کلمه «دستکش» در دیوان حافظ اظهار نظرها پیش از حد نیاز بوده، در اینجا که می توان مطلب را هرچه مختصرتر بیان کرد، نظر خود را عرض می کنم:

در دو بیت:

> حافظ که سر زلف بتان دستکش بود

بس طرفه حریفی ست کش اکنون به سر افتاد <

(خانلری/۱۰۶/۸)

و: «ابروی دوست کی شود دستکش خیال من

کس نرزدست ازین کمان تیر مراد بر هدف <

(خانلری/۲۰۹/۴)

نظر مرحوم دکتر خانلری درباره معنی این کلمه در دیوان حافظ درست است و نه چیزی بیشتر. حافظ در بیت اول می فرماید: «سر زلف بتان رام و کاملاً در اختیار حافظ بود (یعنی که با بتان هر کاری میل داشت می کرد)، اکنون عاشق حریفی عجب شده است که رام او نمی شود»:

و در بیت دوم می فرماید: «من نمی توانم حتی در خیال هم او را به تسلیم وادارم؛ ابروی او کمائی است که کسی آن را نکشیده (و طبیعی است که وقتی کشیده نشده باشد تیری هم به هدف نخورده است.)، و من هم نمی توانم حتی در خیال آن را بکشم، یعنی وصال او نه به من دست می دهد و نه کسی دیگر را دست داده است. معنی عبدالقادر بغدادی برای «دستکش» که مرحوم علامه مینوی نقل فرموده اند: «هرچیز، خواه اسپ و خواه کمان و چیزهای دیگر که به کار بردن آن ملایم و آسان باشد.» بهترین و سراسر استرین معنی به طور عام و به خصوص در شاهنامه است، جز اینکه این آسانی و ملایمت برای شخص خاص است، بدین معنی که مثلاً کمائی ممکن است دستکش کسی باشد و آن را به راحتی بکشد و کس دیگر نتواند آن را بکشد، در این صورت برای شخص دوم دستکش نیست.

۷- در نسخه بدل دیگر (IV) «بالای اسپ» و در چاپ مل «بالای بود» آمده که با تسامح می توان آن را «پشت = روی» اسب معنی کرد. جالب توجه این است که در سه نسخه K و I و VI «زود» آمده. احتمال می رود «رُود» به معنی رام و دستکش بوده باشد و چون این معنی غریب بوده آن را به «زود» تبدیل کرده و قید پسنداشته اند. در یک بیت از گرشاسب نامه نیز به این کلمه برخورد کرده ام:

هزار اسپ رود از فسیله گزید دو ره ده هزار از بره سر برید (گرشاسب نامه. به اهتمام حبیب یغمایی. چاپ دوم ۱۳۵۴. صفحه ۳۴۵ ب ۴۱) «رُود» کلمه ای است که تا آنجا که من

(۹۳۹/۳۵) (ج ۷/۳۴۸/۷۵۸):

> چو بشنید بهرام بالای خواست

یکی جامه خسرو آرای خواست < (۱۴)
(۲۰۱۰/۴۱) (ج ۸/۱۶۸/۱۹۵۱/ن):

> چو سبب ز بالای زرین ستام

بردند و شمشیر زرین نیام < (۱۵)
(۲۳۳۴/۴۳) (ج ۹/۱۴۳/۲۲۵۵):

> چو بهرام بشنید بالای خواست

یکی جوشن خسرو آرای خواست < (۱۶)
(۳۵۰۵/۴۳) (ج ۹/۲۱۱/۳۳۹۱):

> چو بالای سبب زرین ستام

بردند با خسرو نیکنام < (۱۷)

(ج ۹/۲۱۲/حاشیه) (نسخه بدل بیت بالاست):
> چو بالای سبب به زرین ستام

که بودند ازو پیشتر در کنام < (۱۷')

(ج ۹/۲۱۳/۳۴۲۶):

> فرستاد بالای زرین ستام

ز رومی چهل خادم نیکنام < (۱۸)

(ج ۹/۲۷۹/۳۹۹):

> هیونان و بالا و پیل سپید

همه گشته از جان تو ناامید < (۱۹)

(ج ۹/ملحقات/۱۶/۳۹۰):

> گراز آن چنان دید بالای خواست

یکی جوشن مهتر آرای خواست < (۲۰)

(ج ۹/ملحقات/۱۷/۳۹۰/۹):

> نهاده به گردن یکی لخت گرز

فوده دلیری به بالای برز < (۲۱)

در بیت ۲۱ به اعتبار بیت ۲۰ احتمال دارد بالای

به معنای اسپ بالای دار باشد، ولی در خود بیت
قامت و هیكل معنی می دهد.

آنچه تا اینجا از آن حرفی زده نشده کلمه «بالان»
است. براساس فرهنگ «البلغه» (نوشته ادیب

یعقوب کردی نیشابوری در سال ۴۳۸ ه. ق، به
اهتمام مجتبی مینوی و فیروز حریرچی) «بالان

بیرونی» معادل «السقیفه» و «بالان اندرونی» معادل
«الدّهلیز» معنی شده است (ص ۳۲۲). و نیز در

فرهنگ «السّامی فی الاسامی» (تألیف ابوالفضل
احمد میدانی. تنظیم فهرست به کوشش دکتر محمد
دبیرسیاقی) نیز «بالان بیرونی» به «السّقیفه» و «بالان
سرای اندرونی» به «الدّهلیز» معنی شده است و در
نسخه بدل هم «بالان اندرونی» آمده و «سرای»
ندارد. (فهرست، صفحات ۴۶ و ۴۷).

علامه دهخدا در زیر عنوان «بالان» همین معانی
را متذکر شده اند (با قید یادداشت مؤلف)^۸

بنابراین کلمه اخیر در قرون چهارم، پنجم و
ششم تا حدودی کاربرد داشته، ولی در نیمه قرن
هفتم، سعدی «السّقیفه» را «طاق» خوانده است.
بالان بیرونی طاق کوچکی است که روی سردر خانه
زده می شده تا کسی که در می زده، تا بازکردن در از
تابش آفتاب یا بارش باران و برف مصون باشد.

«بالان بیرونی» یک بار در شاهنامه آمده، البته به
صورت «پالان» ولی بیرونی بودن آن از بیت‌های بعد
مشخص می شود که خواهیم دید، و در بقیه موارد
هرگاه کلمه «بالان» آمده منظور دهلیز است که در
بسیاری از ابیات هم خود دهلیز به کار رفته و
نشان می دهد که واژه «بالان» نیمه متروک بوده و
سعدی هم در باب پنجم گلستان کلمه دهلیز را به
کار برده است.

در شاهنامه یک بار «بالان» یا «پالان» به معنی و
به جای «بالان بیرونی» (السّقیفه) آمده است:

(ج ۴۱/۶۷۸) (ج ۸/۹۲/۶۷۷):

> به قالینوس اندرون خان من

یکی تود بُد پیش بالان من <

در متن مسکو «پالان» و در نسخه بدل‌ها «بالای»
است. تبدیل ب و پ به هم امری عادی است و از
طرفی کتب خطی قدیم معمولاً هر دو حرف را با
یک نقطه می نوشته اند، از سوی دیگر ما به اعتبار

۸- ای کاش جناب آقای دکتر دبیرسیاقی اقدامی می کردند تا
ارز مرحوم دهخدا بیشتر از این معلوم شود، و آن اینکه آنچه در
لغت نامه تحت عنوان «یادداشت مؤلف» آمده جدا چاپ شود تا
نبوغ و اجتهاد این بزرگمرد برای اهل لغت محسوس تر باشد.

دو فرهنگ ارزشمند قدیمی که ذکرشان رفت، واژه را «بالان» می‌دانیم؛ ممکن است به اعتبار تشابه «پالان» (مراد پوشش چارپاست) و «اُزج» (راهروی سرپوشیده با سقف قوسی - که دهلیز و سقیفه هم به همین شکل است.) این وجه هم درست باشد.

بیت فوق مربوط است به شاهی انوشیروان؛ وی پس از فتح شهر قالینیوس، ساکنان آنجا را به ایران منتقل می‌کند و دستور می‌دهد شهری درست همانند قالینیوس بسازند، آن‌گونه که هر کس در خانه و محل کار خود چنان تصور کند که در همان شهر سابق است. پس از ساخته شدن شهر و خانه‌ها، یک نفر اعتراض می‌کند که جلو طاق خانه من (در بیرون حیاط) درخت توتی بوده است و اکنون نیست، و انوشیروان دستور می‌دهد در آنجا درختی بکارند:

> به قالینیوس اندرون خان من

یکی تود بُد پیش بالان من <

> ازین زیب خسرو مرا سود نیست

که بر پیش درگاه من تود نیست <

> بفرمود تا بر در شوربخت

بکشتند شادان یکی نو درخت <

از دو بیت بعد می‌توان دریافت که «بالان بیرونی» مورد نظر است و گرنه از خود بیت نمی‌توان قضاوت کرد. در بیت زیر هم «بالان» به معنای دهلیز است:

(۱۶۶۴/۴۱)

> چو خوان اندر آمد به بالان شاه

بدو کرد زروان حاجب نگاه <

در چاپ مسکو «ایوان شاه» است و در یک نسخه بدل «به بالای شاه» و در نسخه دیگر «به بالین شاه» (ج ۸/۱۴۹/۱۶۱۲). پسران مهیود برای انوشیروان غذا می‌برند؛ وقتی به «بالان» (دهلیز) کاخ شاه می‌رسند (کاخ محذوف است)، زروان حاجب به پسران دستور می‌دهد تا سرپوش غذا را بردارند، خود و جهود (لابد جادوگر) به شیر نگاه می‌کنند و بر اثر چشم بد جهود شیر مسموم

می‌شود. وقتی غذا را به حضور شاه می‌برند، زروان به شاه توصیه می‌کند، ابتدا «چاشنی‌گیر» از غذا بخورد و پسران مهیود که از توطئه آگاه نبوده‌اند از شیر می‌چشند و می‌میرند. دو بیت بالا در لغت‌نامه دهخدا شاهد کلمه «بالان» آمده است.

در شاهنامه «دهلیز»، پرده‌سرای و ایوان به کار رفته، و اگر در نسخه بدل‌ها، بیتی به جای «دهلیز»، «بالای» یا «بالان» آمده باشد، شایسته است «بالان» به متن برود و آن دو دیگر در حاشیه بمانند. و حتی اگر فقط «بالای ایوان» (یا پرده‌سرای) و «دهلیز ایوان» (یا پرده‌سرای) باشد، به‌طور قیاسی «بالان ایوان» (یا پرده‌سرای) به متن برود و «بالای» و «دهلیز» در حاشیه بمانند.

در ابیات زیر «بالای»، پرده‌سرای و ایوان آمده و به احتمال زیاد تصحیف شده «بالان» است:

(ج ۱/۱۱۵/۵۹۵/ن) (خ م/۱/۱۳۴/۷۱۶):

> پیامد ز بالان [اصل: بالای] پرده‌سرای

به پرده درون بود خاور خدای < ۱)

(ج ۴/۳۳/۳۹۷):

> سپهدار با افسر و گرز و نای

پیامد ز بالان [اصل: بالای] پرده‌سرای < ۲)

در نسخه بدل دهلیز آمده و مؤید مصحف بودن «بالای» است:

(ج ۷/۳۵۰/۷۹۶):

> چو آمد به بالان [اصل: بالای] ایوان رسید

ز در دختر نامور را بدید < ۳)

این بیت در داستان بهرام گور و مرد گوهرفروش آمده است. پس از اینکه بهرام وارد خانه می‌شود دختر را در «درگاه» می‌بیند. روشن است که بیرونی‌ترین قسمت خانه که تازه وارد بدان در می‌آید «دهلیز» یا «بالان اندرونی» آن است. در زبان فارسی امروز به جای «بالان» کلمه «دالان» به کار می‌رود که البته گاهی می‌تواند مسقف نباشد ولی اصطلاح «زیردالان» برای جایی است که قطعاً مسقف است.

